

مقایسه منظومه های خسرو و شیرین فردوسی و نظامی

مسعود پاکدل*

دانشجوی دکتری دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، ایران
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۸

چکیده

داستان خسرو و شیرین در دو منظومه متفاوت آمده است. سراینده یکی از منظومه‌ها حماسه ساز است و در پهنه رزم میدان دار و سراینده منظومه دیگر پیاله گردان ساحت بزم است. فردوسی حماسه سراسر است، اما این منظومه عاشقانه مختصر با حماسه بی مانند او بی تناسب نیست. نظامی داستان سراسر است و دارای تجربه عشق، و با استادی شگرفی منظومه عاشقانه‌ای مفصل را تصویر کشیده است. نخست خلاصه‌ای از هر دو منظومه ارائه می‌گردد، سپس با مقایسه آن‌ها وجوه اشتراک و اختلاف نمایانده می‌شود. با نیم نگاهی به تاریخ طبری به عنوان منبعی قدیمی و معتبر و مقایسه آن با منظومه‌ها، پای بندی سراینده‌گان به روایات تاریخی ارزیابی می‌گردد. علت اختلاف نیز ناشی از همین تفاوت روش روایی است.

کلید واژه‌ها

خسرو و شیرین نظامی، خسرو و شیرین فردوسی، اختلاف و اشتراک.

* masoud.pakdel@yahoo.com

خلاصه روایت فردوسی

خسرو پرویز که در روزگار جوانی جز شیرین را نمی‌پسندید، پس از رسیدن به پادشاهی مدت زمانی به سبب جنگ با بهرام چوبین از او غافل می‌شود؛ تا این که روزی به شکار می‌رود. شیرین با آرایشی تمام خود را در معرض دید او قرار می‌دهد. خسرو به یاد روزگاران گذشته اشک به دیدگان می‌آورد و دستور می‌دهد تا او را به شبستان زرینش بفرستند. به محض بازگشت از شکارگاه شیرین را به آیین رسمی به عقد خود در می‌آورد. بزرگان دربار بشدت متأثر می‌گردند و به نشانه اعتراض سه روز نزد خسرو نمی‌روند. روز چهارم خسرو آن‌ها را فرا می‌خواند. علت عدم حضور آن‌ها را می‌پرسد. همه به موبد چشم می‌دوزند. موبد سبب ناراحتی را اعتراض به ازدواج با شیرین بیان می‌کند. خسرو پاسخی نمی‌دهد. فردای آن روز دوباره نزد خسرو می‌آیند. مردی با تشت پر از خون پلید، از مقابل آن‌ها می‌گذرد به گونه ای که روی خود را از آن می‌پیچند. سپس به دستور خسرو همان تشت را می‌شویند و از شراب، مشک و گلاب پر می‌کنند. آن گاه خسرو به موبد می‌گوید: آیا این همان تشت است یا دیگر گونه شد؟ موبد می‌گوید: تو از دوزخ بهشتی ساختی. پس خسرو می‌گوید: شیرین مانند آن تشت خون بود، ولی چون به شبستان ما آمد، مانند تشت می‌بویا گشت. چون خسرو پیوسته روزگار خود را با مریم دختر قیصر می‌گذرانید شیرین به شدت رنج می‌برد. بنابراین بدون آن که کسی متوجه شود به مریم زهر می‌دهد، او را می‌کشد و خود مهتر شبستان خسرو می‌شود.

مریم از خسرو پسری به نام شیرویه (قباد) داشت. خسرو او را به موبد سپرده و فرزاندانی را فراخوانده بود تا به او هنر آموزند. موبد که شور بختی و نحوست را در طالع شیرویه دید، خسرو را از آن آگاه ساخت. خسرو ضمن پنهان داشتن این راز، شیرویه را به همراه هم‌شیره و نزدیکانش، در ایوان شاهی زندانی کرد و چهل مرد را به مراقبت از آن‌ها گماشت.

آوازه شکوه و عظمت خسرو به گوش نوازنده‌ای ماهر به نام باربد می‌رسد. امیدوار از جهرم به تیسفون می‌آید، اما سرکش که از نوازندگان بزرگ دربار است از ترس به خطر افتادن موقعیتش راه ورود به بارگاه را بر او می‌بندد. باربد با همکاری مردوی، باغبان خسرو، به دربار راه می‌یابد.

خسرو تخت طاقدیس را می‌سازد و ایوان مداین را بنا می‌کند. روز به روز بر شکوه و عظمت سلطنت او افزوده می‌شود. سرانجام این شاه دادگر، بیدادگری می‌آغازد.

زیردستان بستوه می‌آیند. بزرگان سپاه علیه او دسیسه می‌چینند و فرزند شومش شیرویه را به جای او بر تخت می‌نشانند. شیرویه خسرو را زندانی می‌کند. بارید که از این ماجرا خبر می‌یابد نزد شاه می‌آید. مدتی نزد او می‌ماند. آن‌گاه به بارگاه می‌رود و پس از شیون بسیار، ابزار نوازندگی خود را می‌سوزاند و انگشتانش را می‌برد تا دیگر ننوازد. بزرگان از ترس آن که مبادا دوباره خسرو پادشاهی را پس بگیرد، شیرویه را به کشتن او تحریض می‌کنند. شیرویه نیز از ترس بزرگان نقشه قتل پدر را طراحی و مهر هرمزد را مأمور اجرای آن می‌کند. پنجاه و سه روز پس از مرگ خسرو، شیرویه به شیرین پیشنهاد ازدواج می‌دهد. شیرین سخت از این پیشنهاد آشفته می‌شود، ولی بنابر مصلحت خویشتن داری می‌کند و می‌گوید اگر شیرویه خواسته‌هایش را برآورده سازد می‌پذیرد. در جمع بزرگان حاضر می‌شود. به ذکر خوبی‌ها و وفاداری‌هایش به کشور و پادشاه می‌پردازد. بزرگان نیز در حضور شیرویه تأیید می‌کنند. از شیرویه می‌خواهد که اموالش را به نام او کند و اجازه دهد تنها به دخمه خسرو رود و با او وداع کند. شیرویه می‌پذیرد. شیرین نیز اموالش را بذل و بخشش می‌کند. به دخمه خسرو می‌رود. مقداری زهر هلاهل می‌خورد و برای همیشه در کنار خسرو می‌آرامد. شیرویه نیز تنها هفت ماه پادشاهی می‌کند. زیرا به او نیز زهر می‌دهند و فرزندش اردشیر را بر تخت سلطنت می‌نشانند. (شاهنامه، ۱۳۸۶: بیت‌های ۶۰۱-۱۴)

خلاصه روایت نظامی

هرمز پس از نذر و قربانی فراوان، صاحب فرزندی می‌شود به نام پرویز. این فرزند یگانه خوبروی در به‌ترین شرایط پرورش می‌یابد. در چهارده سالگی او را به بزرگ امید می‌سپارند تا به او حکمت آموزد. هرمز به شکرانه رشد و کمال پرویز دستور می‌دهد تا همگان برای اجرای عدالت بپا خیزند و کسی بر دیگری دراز دستی نکنند. از قضا روزی پرویز به شکار می‌رود. شب هنگام به روستایی می‌رسد و به اجبار جایی برای استراحت می‌خواهد. تمام شب را به شنیدن سماع ارغوانی می‌گذراند. سحرگاه اسبش مقداری از کشته یک روستایی را می‌خورد و غلامش نیز مقداری غوره از باغی می‌چیند. به هرمز خبر می‌دهند. هرمز دستور می‌دهد اسبش را پی کنند. غلامش را به باغبان و تختش را به صاحب خانه بخشند و ناخن چنگ زن او را بکشند. خسرو پیران را به شفاعت می‌فرستد و خود در برابر تخت پدر به گریه می‌افتد تا این که پدر او را می‌بخشد. پس از این ماجرا شبی خسرو جدش انوشیروان را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید به ازای تحمل این چهار حکم، چهار پاداش نصیبش خواهد شد. دلارامی به نام شیرین، شبرنگی

به نام شب‌دیز، تخت پادشاهی و نواسازی چون باربد.

روزی یکی از ندیمان خاص او به نام شاپور که نقاشی چیره دست است، برایش از زنی سخن می‌گوید که از نژاد شاهان است و فرمان‌روای سرزمینی وسیع از «اران» تا «ارمن». این زن نژاده برادر زاده ای بسیار زیبا به نام شیرین دارد. با شنیدن اوصاف شیرین از زبان شاپور، عشقی آتشین در وجودش پدید می‌آید. از شاپور می‌خواهد که شیرین را بیابد و او را به مداین دعوت کند. شاپور هنرمندانه تصویر خسرو را می‌کشد و بر سر راه شیرین قرار می‌دهد و بدین ترتیب نطفه عشق را در دل او می‌کارد. شیرین برای دیدن خسرو به بهانه شکار، تنها به سوی مداین می‌تازد. از آن سو دشمنان به نام خسرو سگه می‌زنند و در برخی از شهرها رواج می‌دهند. این امر سبب بدگمانی هرگز شده، در صدد بر می‌آید تا او را در بند و سیاست کند. بزرگ امید شاه زاده را از قصد شاه آگاه می‌سازد و از او می‌خواهد مدتی مداین را ترک گوید. شیرین در روز چهارم سفر خسته و گردآلود به مرغزاری می‌رسد. جهت شست و شوی تن به آب‌گیری وارد می‌شود. از قضا خسرو نیز به همان آب‌گیر می‌رسد و شیرین را مشغول آب‌تنی می‌بیند، اما به حکم جوان‌مردی دیده می‌بندد و به راه خود ادامه می‌دهد.

چون شیرین به مداین می‌رسد، هر چه از او می‌پرسند، پاسخ را به برگشتن خسرو موکول می‌کند. از اقامت طولانی در قصر خسرو، که او را به چشم بیگانه می‌نگریستند، خسته می‌شود. از درباریان می‌خواهد که در کهسار خوش آب و هوایی برایش قصری بنا کنند. آن‌ها به سبب حسادت، در بد آب و هوا ترین نقطه برایش قصری می‌سازند و او را در آن جای می‌دهند. خسرو همین که به ارمنستان می‌رسد، شاپور را برای برگرداندن شیرین به مداین می‌فرستد. خسرو در ارمنستان بود که پدرش می‌میرد و بهرام چوبین در غیاب او بر تخت شاهی می‌نشیند. خسرو با آن که تاج و تخت شاهی را از دست داده است، شور عیش و نشاط شکار در سر دارد. در دشت موغان برای اولین بار شیرین را می‌بیند که او نیز برای شکار آمده است.

مهمین بانو که از عشق شیرین به خسرو آگاهی می‌یابد، او را به خویش‌داری توصیه می‌کند که مبادا بدون نکاح در دام خسرو بیفتد. مدت زمانی به عیش و نشاط می‌پردازند. شیرین از خسرو می‌خواهد که برای پس گرفتن تاج و تخت چاره‌ای بیندیشد. خسرو برای کمک خواهی به دیار روم رهسپار می‌شود. قیصر که او را شاه‌زاده‌ای قدرتمند می‌داند، نخست دختر خود مریم را به عقد او در می‌آورد سپس پول و نیروی فراوان در اختیارش می‌نهد. خسرو به جنگ بهرام می‌آید. او را شکست می‌دهد و بر تخت شاهی تکیه می‌زند. پس از مدتی دوباره به یاد شیرین می‌افتد. اما مریم با او

همسر شده است و قدرت کنونی خود را مدیون او و پدر اوست. شیرین نیز دور از دیار یار گرفتار غمی جان کاه شده است. در همین ایام مهین بانو نیز می‌میرد. اما قبل از مرگ فرمان‌روایی ارمنستان را به شیرین می‌سپارد. شیرین بیش از یک سال تاب نمی‌آورد. ولایت را به دست یکی از بزرگان می‌سپارد. به مداین می‌رود و در قصری که حاسدان برایش ساخته بودند، فرود می‌آید. مریم سخت به او حسادت می‌ورزد و خسرو نمی‌تواند او را به قصر بیاورد. شیرین نیز که از بی وفایی خسرو بسیار ناراحت است، به هیچ وجه به آمدن نزد خسرو راضی نمی‌شود.

آوردن شیر از محل چهارپایان به قصر شیرین بسیار دشوار است. شیرین از شاپور کمک می‌طلبد. شاپور یکی از دوستان قدیمی خود به نام فرهاد که در نقش آفرینی و سنگ کاری مهارت دارد، می‌یابد تا این مشکل را برطرف سازد. فرهاد از محل چهارپایان تا قصر شیرین، جویی از سنگ می‌سازد. اما پیش از ساختن جوی با شنیدن صدای شیرین دل از دست می‌دهد. آوازه این عشق به گوش خسرو می‌رسد. خسرو برای دفع مشکل، فرهاد را به کندن کوه بیستون می‌فرستد. روزی شیرین برای تماشای هنرنمایی فرهاد به بیستون می‌رود. این خبر آتش خشم و کینه را در دل خسرو شعله‌ور می‌سازد و پس از مشورت با بزرگان خبر دروغ مرگ شیرین را به فرهاد می‌رساند و او را به کام مرگ می‌فرستد.

پس از مدتی مریم که از آوازه عشق خسرو و شیرین بشدت رنج می‌برد، می‌میرد. خسرو پاس ظاهر را مدتی به سوگ می‌نشیند. اکنون آسوده از سخت گیری های مریم پیکی به سوی شیرین می‌فرستد و او را به قصر دعوت می‌کند. شیرین که منتظر است خسرو مطابق آیین از او خواست‌گاری کند، پاسخ منفی می‌دهد. خسرو از ناز و اداهای شیرین بتنگ می‌آید و برای تنبیه او با شکر اصفهانی ازدواج می‌کند. اما شکر نمی‌تواند جای خالی شیرین را برایش پر کند. هر دو در آرزوی وصال هستند، ولی غرور شاهانه خسرو و متانت زنانه شیرین مانع از رسیدن آنها به هم دیگر می‌شود.

بار دیگر خسرو راهی قصر شیرین می‌شود، باز هم با همان عتاب‌ها و گلایه‌ها مواجه می‌گردد. دل آزرده قصر را ترک می‌گوید. اما شیرین به سرعت پشیمان می‌شود و با لباس مردانه سوار بر گلگون به لشکرگاه خسرو می‌آید. شاپور تنها کسی است که او را می‌بیند. شگفت زده می‌شود. شیرین از او می‌خواهد بزمی بر پای دارد تا خسرو را در مجلس بزم ببیند و مقدمات ازدواج رسمی آنها را فراهم سازد. شاپور نیز با هنرمندی مثال زدنی، بارب را در کنار خسرو و نکیسا را در جوار مخفی گاه شیرین می‌نشانند و از آنها می‌خواهد که زبان حال دو دل داده را بنوازند. پس از مدتی شیرین از خود بی

خود می شود. مخفی گاه را ترک می گوید و به آواز می پردازد. خسرو از دیدن شیرین حیرت زده می شود. شاپور چگونگی آمدن شیرین و خواسته های او را به خسرو می گوید. یک هفته را با شادمانی بسر می برند. پس از آن جشنی باشکوه بر پای می دارند و دو دل داده را به نکاح یکدیگر در می آورند. شیرین خسرو را به پاک دامنی، انصاف و دهش فرا می خواند. پس از سالها خسرو حکمرانی ارمنستان را به شاپور می دهد. شیرویه را جانشین خود می سازد و در آتش کدهای مجاور می شود.

شیرویه خسرو را زندانی می کند. تنها کسی که اجازه می یابد به ملاقات او برود، شیرین است. شیرویه به شیرین علاقه نشان می دهد و می داند تا زمانی که خسرو زنده است، از شیرین پاسخی نخواهد شنید. بنابراین تصمیم به قتل پدر می گیرد. نقشه قتل را طراحی می کند. در شبی تاریک یک سیاه زنگی را می فرستد تا جگرگاه خسرو را بدرد. خسرو پس از ضربه بشدت احساس تشنگی می کند. اما از ترس آن که مبادا شیرین از خواب خوش بیدار شود، آه خود را فرو می خورد و جان می سپارد.

پس از قتل خسرو، شیرویه از شیرین خواست گاری می کند. شیرین پاسخی سربسته می دهد تا او را دل خوش دارد. فردای آن شب همه دارایی خسرو را به نیازمندان می بخشد. جنازه او را با شکوهی بی نظیر تشییع می کند، اما به خویشتن داری می پردازد تا شیرویه را بفریبد. چون جنازه را به گنبدی مخصوص که مقبره خسرو در آن جا بود می رسانند، از همه می خواهد که درون گنبد را ترک گویند تا با همسر خود وداع کند. آن گاه با دشنه ای که به همراه داشت، همان گونه که جگرگاه خسرو دریده شده بود، پهلوی خود را می درد. (کلیات نظامی گنجوی، ۱۳۸۷: از آغاز داستان خسرو و شیرین بیت ۵ تا پایان جان دادن شیرین در دخمه خسرو بیت ۲۹)

مواردی که فقط در روایت فردوسی آمده است:

در داستان خسرو و شیرین، فردوسی به شخصیتها و وقایعی برمی خوریم که در روایت نظامی نشانی از آنها دیده نمی شود.

۱. خسرو پرویز از موبد و ستاره شناسان می شنود که فرزندش شیرویه بدیمن و شوربخت است. از این رو او را به همراه هم شیره و نزدیکانش در ایوان شاهی زندانی می کند.

۲. ساختن تخت طاقدیس که از کارهای مهم خسرو و از نشانه های شکوه و عظمت اوست. فردوسی به تفصیل از آن سخن رانده و به زیبایی آن را توصیف کرده است.

۳. توصیف و بنای ایوان مداین با آن شکوه و عظمت و معماری خاص به دست فرغان.

- (استاد گران مایه رومی که مردی هندسی بود و خسرو پرویز برای ساختن ایوان مداین او را از میان سه هزار کارگر نام‌دار برگزید. او نیز پس از هفت سال ایوان مداین را با معماری حیرت‌انگیزی در آن روزگار بنا کرد)
۴. سخن راندن از بی‌دادگری‌های خسرو و این که شروع این بیدادگری‌ها سبب می‌شود که سپاهیان از او برگردند و با دسیسه و نیرنگ شیرویه را به جای او بر تخت شاهی بنشانند.
۵. ستاره شناسان به خسرو می‌گویند که مرگ او میان دو کوه و به دست بنده ای به دور از گروه خواهد بود.
۶. سخن راندن از دار مسیحا که قیصر آن را از خسرو طلب می‌کند، ولی خسرو از دادن آن سرپیچی می‌کند. (خسرو پرویز در سال ۶۱۱ میلادی به شامات تاخت. انطاکیه و دمشق را تسخیر نمود. به کمک بیست و شش هزار یهودی بیت المقدس را فتح کرد و صلیب حضرت مسیح یا چلیپا را به ایران فرستاد. نک: تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۲۲۸)
۷. چون خبر کشتن خسرو به بازارگاه می‌رسد، همه بدگمانان به زندان و ایوان او می‌روند و پانزده فرزند گرامیش را که در بند بودند بی هیچ گناهی می‌کشند.
۸. فردوسی درباره مرگ شیرویه چنین آورده است: از مرگ شیرین، دیری نگذشت که شیرویه را زهر دادند. بدین سان شیرویه با شومی زاده شد و با شومی نیز بمرد و تخت شاهی را به فرزندش اردشیر سپرد. شیرویه تنها هفت ماه پادشاهی کرد. (طبری مدت پادشاهی شیرویه را هشت ماه می‌داند. نک: تاریخ طبری، ص ۷۸۰)
- کسی پادشاهی کند هفت ماه به هشتم ز کافور یابد کلاه
به گیتی بهی بهتر از گاه نیست بدی بتتر از عمر کوتاه نیست
(شاهنامه، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳۳)
۹. از شخصیت‌هایی مانند: زاد فرخ، تخوار، مردوی باغبان، گراز، فرعان، ماروسپند، اشتاد و خراد برزین، در خسرو و شیرین نظامی نام و نشانی دیده نمی‌شود.

مواردی که فقط در روایت نظامی آمده است

- روایت نظامی از روایت فردوسی بسیار مفصل‌تر است. شخصیت‌ها و وقایعی در روایت نظامی حضور و ظهور پیدا می‌کنند که در شاهنامه به هیچ وجه از آن‌ها ذکری نیامده است.
۱. هرگز سال‌ها از داشتن فرزند نرینه و جانشین شایسته محروم است. پس از نذر و قربانی فراوان، بالاخره خداوند خسرو را به او می‌بخشد. گویا نظامی برای همه عشاق چنین سرنوشتی را قائل است. در داستان «لیلی و مجنون» نیز می‌گوید: پدر

خسرو از مال دنیا چیزی کم نداشت، ولی در آرزوی خلفی شایسته نذر و نیاز می کرد و به درویشان می داد.

می بود خلیفه وار مشهور وز بی خلفی چو شمع بی نور
می کرد بدین طمع کرم ها می داد به سائلان درم ها
(لیلی و مجنون، ۱۳۷۸، ص ۴۶۹)

۲. حکایت شاپور و رفتن او به ارمنستان و ترسیم تصویر خسرو و نمودن آن به شیرین و گریختن شیرین به مداین و ماجراهایی که در مسیر برایش پیش می آید و هم چنین رفتن خسرو به ارمنستان و عیش و نشاط و دلاوری او نیز خاص نظامی است.
۳. از بزرگ امید و تعلیم و تربیت پدراثة او نسبت به خسرو در شاهنامه اثری نیست.
۴. شبدیز و گلگون مرکب های خاص خسرو و شیرین را نیز فقط در روایت نظامی می بینیم. البته در شاهنامه یک بار به نام شبدیز اشاره شده است.
۵. نظامی در مورد زندگی مهین بانو و محل سکونت بیلاقی و قشلاقی او به توصیف می پردازد.
۶. از فرهاد و عشق شور انگیز او به شیرین در شاهنامه اثری دیده نمی شود. عشقی پاک و بی ریا، عشق به زیبایی و جمال و استغراق در وجود معشوق. عشقی که در برگیرنده مجموعه ای از ارزش های متعالی است و سبب شده است داستان خسرو و شیرین نظامی به پای گاهی دسترس ناپذیر در ادبیات غنایی جهان تبدیل شود. اگر این منظومه به تراژدی فرهاد مزین نمی شد، عناصر دیگر داستان با همه دل فریبی و کشندگی، غنای ادبی و بویژه خیال انگیزی، نمی توانست آن را بدین پایگاه ارجمند برساند.
۷. ماجرای عشق بازی و ازدواج خسرو با شکر اصفهانی در منظومه فردوسی نیامده است.
۸. قهر و رنجیدن خسرو از شیرین و آشتی آنان و غزل خوانی باربد و نکیسا از زبان این دو دل داده به دستور شاپور، داستانی است که در شاهنامه نمی یابیم.
۹. داستان هایی را که نظامی از زندگی خسرو پرویز مثل در خواب دیدن پیامبر و رسیدن نامه پیامبر به او می آورد، فردوسی ذکر نکرده است.

مواردی که در دو روایت متفاوت آمده است

۱. ماجرای عدالت هرمز و سیاست کردن خسرو در هر دو منظومه آمده است، اما با

اندکی تفاوت. فردوسی در این ماجرا فقط رفتن اسب به مزارع دیگران را به خسرو نسبت می‌دهد، ولی چیدن غوره را کار یکی از سرهنگان سپاه می‌داند. اما نظامی هر دو را به خسرو نسبت می‌دهد. به علاوه اشغال خانه دهقان و بلند کردن صدای ساز و طنبور را نیز می‌آورد. هم چنین پیامدی را که این حادثه در زندگی خسرو دارد، شرح می‌دهد و می‌گوید: بعد از این ماجرا، انوشیروان نیای خسرو به خوابش می‌آید و به او مژده می‌دهد که در عوض چیزهایی که از دست داده، به چیزهایی برتر دست می‌یابد. چون تلخی غوره را چشیده به معشوقی چون شیرین می‌رسد. چون پدر دم و یال اسبش را بریده، اسبی چون شب‌دیز را سوار می‌شود. چون ناخن چنگی اش را شکسته اند به مطربی چون باربد دست می‌یابد و چون تختش را به دهقان صاحب خانه بخشیده اند، بر تخت شاهی می‌نشینند. از این تفصیل‌ها در شاهنامه اثری نمی‌بینیم. (روایت فردوسی با تاریخ طبری مطابقت دارد. نک: تاریخ طبری، ص ۷۲۴)

۲. توطئه سگه زدن به نام خسرو نیز در دو منظومه اندکی متفاوت است. فردوسی چنین آورده است: بهرام سگه را در ری به نام خسرو می‌زند و همراه بازرگانان به تیسفون می‌فرستد، ولی نظامی نامی از این توطئه گر نمی‌برد و به گفتن لفظ «دشمن» کفایت می‌کند. ضمناً می‌گوید سگه را در هر شهری پراکندند. فردوسی در ادامه می‌گوید: هرگز هراسان می‌شود و شخصی را مأمور می‌کند تا شبانه با شراب مسموم خسرو را بکشد. «حاجب» این سخن را به گوش خسرو می‌رساند و خسرو شبانه از تیسفون به آذربایجان می‌گریزد. ولی در خسرو و شیرین، شاه درصدد است تا خسرو را دست‌گیر و زندانی کند و شاید «بزرگ امید» همان «حاجب» شاهنامه باشد که خسرو را از توطئه آگاه می‌سازد. البته مقصد گریز نیز در منظومه نظامی از آذربایجان به ارمنستان بدل می‌شود.

طبری توطئه را از سوی بهرام می‌داند، ولی به «سگه زدن» اشاره نکرده است؛ یعنی نوع توطئه بهرام علیه خسرو را تعیین نمی‌کند. (تاریخ طبری، ص ۷۲۸)

۳. درباره مرگ هرمز، پدر خسرو، نظامی معتقد است که خسرو در ارمنستان نزد شیرین بود که خبر کور شدن و مرگ پدرش را به او می‌دهند و از عاملان قتل او نیز سخنی بمیان نمی‌آورد، ولی فردوسی دو حادثه کور شدن و قتل هرمز را تفکیک می‌کند. بدین ترتیب که بندوی و گسته‌هم (بندوی و گسته‌هم دو دایی خسرو پرویز، پس از طغیان بهرام چوبین و لشکرکشی او به سمت مداین و گریختن خسرو از ترس پدرش هرمز، بدان سبب که بهرام حيله کرده و به نام او سگه زده بود؛ هرمز را نابینا

می کنند و از خواهرزاده شان پرویز برای رسیدن به حکومت حمایت می کنند) می شورند و هرگز را کور می کنند و به دنبال خسرو که در آن هنگام در آذربایجان بسر می برد، پیک می فرستند که بیاید و بر تخت پدر بنشیند. خسرو می آید و با خبر می شود که بهرام چوبینه قصد حمله دارد. پس مجبور می شود به روم بگریزد. بندوی و گسته هم دو دایی خسرو، او را متقاعد می کنند که اگر هرگز زنده بماند، بهرام خواهد آمد و او را دوباره پادشاه خواهد کرد و هرمز، خسرو را از قیصر خواسته به مجازات خواهد رساند. پس با اطلاع خسرو برمی گردند و شاه را می کشند و دوباره به خسرو می پیوندند. (این قسمت شاهنامه با تاریخ طبری مطابقت دارد. نک: تاریخ طبری، ص ۷۳۱)

۴. نحوه آشنایی خسرو با شیرین در دو منظومه متفاوت است. در شاهنامه خسرو پیش از رسیدن به پادشاهی با شیرین ارتباط داشته و این ارتباط چندان محکم و با شور و حال نبوده است. فردوسی با موصوف کردن خسرو به صفات «ناباک» و «نوجوان» این رابطه را تا حدی هوس بازانه تلقی می کند:

چو پرویز ناباک بود و جوان پدر زنده و پور چون پهلوان
 ورا در زمین دوست شیرین بدی برو بر چو روشن جهان بین بدی
 (شاهنامه، ۱۳۸۶، ص ۱۵۹۱)

بعد از رسیدن به پادشاهی به سبب جنگ با بهرام چوبینه از او غافل می شود تا دوباره شیرین که از به شکار آمدن خسرو آگاه می شود، در مسیر او بر بام می رود و عهد دوستی و دوران ارتباط را یادآور می شود. خسرو نیز براحتی تقاضای او را می پذیرد. او را به قصر می برد و با او ازدواج می کند.

در منظومه نظامی خسرو نیای خود انوشیروان را در خواب می بیند که به او مژده داشتن معشوقی شیرین نام می دهد. روزی شاپور نزد او از زنی سخن می گوید که از نژاد شاهان است؛ زر و سیم فراوان دارد و برادرزاده ای شیرین نام که:

شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه چشمی چو آب زندگانی
 کشیده قامتی چون نخل سیمین دو زنگی بر سر نخلش رطب چین...
 به چشم آهوان آن چشمه نوش دهد شیر افکنان را خواب خرگوش...
 سرزلفی ز نواز و دلبری پُر لب و دندان از یاقوت و از دُر
 رخس نسیرین و بویش نیز نسیرین لبش شیرین و نامش نیز شیرین
 شکر لفظان لبش را نوش خوانند ولی عهد مهین بانوش خوانند
 (خسرو و شیرین، ۱۳۷۸، صص ۱۵۳-۱۵۲)

خسرو از شنیدن این سخنان آرام و قرار از دست می دهد و شاپور را واسطه قرار می دهد تا به سرزمین ارژن و ارمن برود. شیرین را پیدا کند و از او دعوت کند تا به قصر

خسرو در مداین بیاید. شاپور با هنرمندی مقدمات آشنایی را فراهم می‌کند. آن‌ها دیگر را می‌بینند. شیرین به مداین می‌آید و پس از حوادث و اتفاقاتی بسیار با هم ازدواج می‌کنند.

۵. شیرین در شاهنامه برای خسرو همسری لایق و وفادار است. خسرو پس از آشنایی مجدد با شیرین بعد از پادشاهی، در همان آغاز به آیین رسمی از او خواست‌گاری و رسماً با او ازدواج می‌کند. شیرین تا آخرین لحظه حتی در زندان در کنار شوهر خویش است و سرانجام بعد از مرگ شوهر، خود را می‌کشد.

در روایت نظامی، خسرو و شیرین در عشق بازی حریفانی کهنه کارند و به تمام رموز و دقایق عشق و عاشقی آشنا. شیرین در هوای خسرو از ارمنستان به ایران می‌آید. خسرو به عشق شیرین تا ارمنستان می‌تازد. با هم به شکار می‌پردازند. چوگان بازی می‌کنند. شب‌های مهتابی به هم قصه می‌گویند و از بوس و کنار یک دیگر بهره‌مند می‌شوند.

۶. ازدواج خسرو با مریم به روایت فردوسی چنین است که خسرو در میدان رحل اقامت می‌افکند و با قیصر مکاتبه می‌کند. هرگز به کاخ قیصر نمی‌رود و این ازدواج را خود قیصر به خسرو پیشنهاد می‌دهد. دخترش را به همراه سپاه کمکی نزد خسرو می‌فرستد، ولی نظامی می‌گوید خسرو پس از قهر کردن از شیرین به روم عزیمت می‌کند و آن هم مستقیماً به قسطنطنیه و دربار قیصر می‌رود و همان جا با مریم ازدواج می‌کند. در پایان نظامی یادآور می‌شود که گفته‌های فردوسی را تکرار نکرده است. (گزارش شاهنامه تا حدودی مطابق با تاریخ طبری است. نک: تاریخ طبری، ص ۷۳۲)

نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز (همان، ص ۱۴۲)

۷. فردوسی درباره قتل یا مرگ مریم و ارتباط آن با شیرین، بصراحت مریم را مقتول می‌داند و شیرین را قاتل وی معرفی می‌کند که او را با زهر از پای درآورده است:

از آن پس فزون شد بزرگی شاه	که خورشید شد آن کجا بود ماه
همه روز با دخت قیصر بدی	هم او بر شبستانش مهتر بدی
ز مریم همی بود شیرین به درد	همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
به فرجام شیرین ورا زهر داد	شد آن نامور دخت قیصر نژاد

(شاهنامه، ۱۳۸۶، ص ۱۵۹۴)

نظامی نیز اگر چه اشاره می‌کند که داستان معروف در میان مردم همان زهر دادن شیرین و کشته شدن مریم است، ولی خود اعتقاد چندانی به این نظریه ندارد،

بل که می گوید «همّت» شیرین باعث مرگ مریم شده است و برای اثبات مدعای خویش به کار هندوان استناد می کند که با همّتی که بر سرو می گمارند آن را بدون بیل و تبر از ریشه در می آورند.

البته اگر شیرین به مریم زهر نداده باشد، مرگ نهایی او بی ارتباط با شیرین نیست. زیرا مریم از عمق عشق خسرو و شیرین بخوبی آگاه بود و از این حقیقت تلخ بسیار رنج می برد. سرانجام نیز همین رنج های روحی او را از پای در می آورد.

۸. بنابر روایت فردوسی، بیست و هشت سال از سلطنت خسرو می گذشت که آوازه آن به گوش باربد می رسد. همه او را برتر از رامش گران دربار خسرو می دانند. باربد علی رغم بی نیازی، به درگاه شاه می آید. سرکش که از رامش گران قدیمی شاه است، مانع حضور او به دربار می شود. باربد با کمک مردوی باغبان خود را به شاه می رساند. جایگاهی ارزشمند می یابد. شاه رامش گران به خسرو وفادار می ماند. باربد در جهرم است که از کناره گیری خسرو از تخت شاهی به ناخواست آگاه می شود. با چشمانی اشکبار و دلی غمبار به تیسفون می آید. مدت زمانی را در خانه ای می گذراند که شاه در آن زندانی است. آن گاه به بارگاه می آید. از سر درد به گریه و زاری می پردازد. به گونه ای که همه نگاهبانان به گریه می افتند. میان گریه و زاری می گوید: ای پادشاه پسر خواستی تا یار و پشتیبان گردد. اما او سبب کاستن فرّ و نیروی تو می شود. شیرویه سزاوار این تخت شاهی نیست. ای شهریار سوگند به یزدان و به نام تو و به نوروز و بهار خرم که از این پس دست من ساز نوازد.

بربید هر چار انگشت خویش بریده همی داشت در مشت خویش

چو در خانه شد آتشی برفروخت همه آلت خویش یک سر بسوخت

(همان، ص ۱۶۲۷)

در خسرو و شیرین نظامی، نامی از سرکش نیامده است. باربد و نکیسا از نوازندگان بارگاه خسرو هستند. از ماجرای وفاداری باربد که در شاهنامه آمده است، اثری نمی بینیم. خوانندگی و نوازندگی باربد و نکیسا از زبان خسرو و شیرین در مجلس بزم، مقدمه ازدواج آنها را فراهم می آورد. برخی نکیسا را همان سرکش می دانند. (در این قسمت روایت فردوسی به گفته طبری نزدیک تر است. نک: تاریخ طبری، صص ۷۷۹-۷۷۷)

۹. در روایت فردوسی درباره شیرویه چنین آمده است: چون به شانزده سالگی می رسد، بالای او از یک مرد سی ساله نیز برتر می شود. پدرش فرزندان را می خواند تا به او هنر آموزند. موبد موبدان که ستاره شناس است، از شور بختی شیرویه با خسرو سخن می راند. شاه به خاطر این گفته همواره دلش پردرد و جگرش پیچان است و سرانجام او را به همراه هم شیره و نزدیکانش زندانی می کند.

چون خسرو دادگر، بیدادگری آغاز می‌کند سپاهیان از او برمی‌گردند. شیرویه را از بند می‌رهانند و بر تخت شاهی می‌نشانند. به تحریک نزدیکان و از ترس آن‌ها دستور قتل پدر را صادر می‌کند. پنجاه و سه روز پس از مرگ پدر، از شیرین خواست‌گاری می‌کند. در شاهنامه آمده است که نام او قباد (کواذ) بوده، اما هیچ کس از این نام آگاهی نداشت. بعد از بیدادگری‌های خسرو به دستور زاد فرخ، پاسبانان در هر پاس خود نام قباد (کواذ) را سر می‌دهند و باعث وحشت خسرو و شیرین می‌شوند.

در روایت نظامی، خسرو تصمیم می‌گیرد حکومت را به فرزند خود شیرویه بسپارد و خود در گوشه آتش‌کده ای عمر را به زهد و عبادت سر کند. گرچه از شیرویه رضایت چندانی ندارد، زیرا نه تنها از پدر خود گریزان است بل که بر نامادری و خواهرانش نیز مهر نمی‌ورزد.

نه بر شیرین نه بر من مهربان است نه با همشیرگان شیرین زبان است
(خسرو و شیرین، ۱۳۷۸، ص ۳۴۱)

در نه سالگی عشق و علاقه به شیرین در دل شیرویه ریشه دوانده بود.

ز مریم بود یک فرزند خامش چو شیران ایخرو و شیرویه نامش
شنیدم من که این فرزند قتال در آن طفلی که بودش قرب نه سال
چو شیرین را عروسی بود می‌گفت که شیرین کاشکی بودی مرا جفت
(همان، ص ۳۴۰)

با وجود خسرو، خواست‌گاری از شیرین غیر ممکن بود، بنابراین تصمیم به قتل پدر می‌گیرد. نقشه قتل را طراحی و یک سیاه‌زنگی آن را اجرا می‌کند. انگیزه اصلی قتل پدر علاقه به شیرین بوده است. گزارش شاهنامه به تاریخ طبری نزدیک تر است. نک: تاریخ طبری، ص ۷۶۹

۱۰. دست‌گیری و کشته شدن خسرو را فردوسی چنین نقل می‌کند: وقتی شیرویه پادشاه می‌شود، خسرو را که از قصر به باغی گریخته بود، دست‌گیر کرده، به تیسفون می‌فرستد. به اصرار درباریان مردی گم‌نام را برای کشتن خسرو برمی‌گزیند. خسرو در آخرین لحظات زندگی نام این مرد را می‌پرسد و او می‌گوید نامم مهرمزد است، ولی نظامی چنین آورده است: خسرو خود پس از آن که بزرگ امید او را از کشتن شیرویه که پیوسته باعث رنجش خاطر او می‌شد، باز می‌دارد، به «آتش‌خانه» ای می‌رود و عزلت می‌گزیند. شیرویه در شبی تاریک، دیوچهری را می‌فرستد و خسرو را که در کنار شیرین خفته است، می‌کشد. (ماجرای کشته شدن خسرو در شاهنامه با تاریخ طبری کاملاً مطابقت دارد. نک: تاریخ طبری، ص ۷۷۸)

۱۱. فردوسی درباره محاکمه شیرین و مرگ او می‌گوید: پس از مرگ خسرو، شیرویه

کسی را به خواست‌گاری شیرین می‌فرستد. شیرین در انجمن بزرگان مملکتی از خود دفاع می‌کند و همه به اتفاق به پاکی و سلامت او گواهی می‌دهند. آن‌گاه می‌گوید: اگر شیرویه دو شرط او را بپذیرد، زن او خواهد شد. یکی این که تمام اموالش را به او بدهد، دوم این که اجازه دهد که دخمه خسرو را بگشاید و با او وداع کند. شیرویه هر دو شرط را می‌پذیرد. شیرین تمام اموالش را برای شادی روح خسرو به نیازمندان می‌بخشد. چون دخمه خسرو را می‌گشایند، در کنار خسرو خود را با زهر مسموم می‌کند.

در منظومه نظامی خبری از انجمن بزرگان و دفاعیه شیرین نیست. شیرین خود بدون اجازه کسی، اموالش را به فقرا می‌بخشد و مهم تر این که نظامی معتقد است شیرویه قبل از دفن خسرو از شیرین خواست‌گاری می‌کند که تا حدی غیر منطقی بنظر می‌رسد. به هر حال شیرین نیز در مراسم تشییع جنازه خسرو و همراه جنازه همسر تصمیم به خودکشی می‌گیرد. خود را با خنجر و نه با زهر می‌کشد. تصویری که نظامی از آرایش شیرین هنگام مرگ خسرو و رقص و پای کوبی او پیشاپیش جنازه همسرش بدست می‌دهد، واقعاً صحنه‌ای سمبولیک و بی نظیر است. خصوصاً پایان این صحنه زیبا، تکان دهنده و عالی است:

بزرگان چون شدند آگاه از این راز	بر آوردند حالی یکسر آواز
که احسنت ای زمان و ای زمین زه	عروسان را به دامادان این چنین ده
چو باشد مطرب زنگی و روسی	نشاید کرد از این بهتر عروسی
دو صاحب تاج را هم تخت کردند	در گنبد بر ایشان سخت کردند

(همان، ص ۳۴۷)

چه زیبا و استادانه صحنه تشییع جنازه را به مجلس جشن و عروسی تشبیه می‌کند و دو عاشق را در نهایت حسن و هنر به وصال هم می‌رساند. در تاریخ طبری هیچ گونه اشاره ای به این خواست‌گاری و این مرگ دردآور نشده است.

تفاوت های اساسی دو منظومه

۱. فردوسی ماجرای خسرو و شیرین را در داستانی مستقل نیآورده، بل که در ذکر احوال خسرو پرویز بخشی را تحت عنوان «گفتار اندر داستان خسرو و شیرین» بیان می‌کند، اما نظامی ماجرای خسرو و شیرین را به شکل مستقل و با بیان همه جزئیات مطرح کرده است. بنابراین روایت نظامی تفصیلی بیش تر دارد. عاشقانه‌های شاهنامه حال و هوایی خاص دارد. غیر از داستان‌های عاشقانه‌ای مستقل چون زال و رودابه، اسکندر و قیدافه، گلنار و اردشیر، بهرام و سپینود و شیرین و

شیره، ماجراهای عاشقانه‌ای دیگر نیز به صورت غیر مستقل در برخی از داستان‌های شاهنامه بچشم می‌خورد و همه این‌ها در کنار بعضی از توصیف‌های بزمی مستقل سبب شده است تا بعد غنایی شاهنامه هم در کنار ابعاد متعدد دیگر آن قوت گیرد.

قوت جنبه غنایی در شاهنامه، چیزی غریب یا بی تناسب با محور حماسی کل اثر نیست. باید توجه داشت که فردوسی بسیاری از جنبه‌های تجربی شعر خود را از سروده‌های غنایی شاعران پیش از خود گرفته است و در واقع پشتوانه زبانی شاهنامه، همین میراث‌های ادبیات غنایی و کشف توان مندی‌های آن به نفع زبان حماسه است. (مقاله از چالش سعدی تا ساختار زبانی، نصر... امامی، ص ۱۶۰)

۲. نظامی شیرین را شاه زاده می‌داند. عمه اش «شمیرا» که در زبان ارمنی به معنی مهین بانو است، سرزمینی وسیع از «ارآن» تا «ارمن» را تحت سلطه خود دارد. شیرین برادر زاده و تنها وارث اوست. پس از مهین بانو نیز جانشین او می‌شود. مهین بانو زر و سیم فراوان دارد. فردوسی به اصل و نسب شیرین کاری ندارد، اما مخالفتی که بزرگان ایران با ازدواج شیرین و خسرو از خود نشان می‌دهند، احتمال غیر ایرانی بودن شیرین را تقویت می‌کند. یا دست کم شاه زاده و از نژاد بزرگان بودن شیرین را منتفی می‌سازد.

۳. فردوسی برای داستان خود هیچ منبعی مکتوب معرفی نمی‌کند. مانند اکثر داستان‌های شاهنامه، داستان خسرو و شیرین را نیز جزو شنیده‌های خود بشمار می‌آورد. یادگاری از بزرگان و سرکشان است که برای سراینده توس نقل می‌شود تا او نیز با جادوی نظم خویش آن را جاودانه سازد:

کهن گشت این نامه باستان ز گفتار و کردار آن راستان
همی نامه ای نو کنم زین نشان کجا یادگارست از آن سرکشان
(شاهنامه، ۱۳۸۶، ص ۱۵۹۰)

نظامی نیز اگر چه ادعا می‌کند که به منبعی مکتوب در شهر بردع دسترسی داشته، ولی هیچ نام و نشانی از این کتاب بدست نمی‌دهد و متأسفانه پژوهش‌گران نیز به چنین کتابی دست نیافته‌اند:

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست و زان شیرین تر الحق داستان نیست
اگر چه داستانی دل‌پسند است عروسی در وقایه شهر بند است
بیاضش در گزارش نیست معروف که در بردع سوادش بود موقوف
ز تاریخ کهن سالان آن بموم مرا این گنج نامه گشت معلوم
کهن سالان این کشور که هستند مرا بر شقّه این کار بستند
(خسرو و شیرین، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲)

ممکن است نظامی این داستان را بر مبنای روایات رایج در میان مردم سرزمین بردع بنظم درآورده باشد. اقدام او به نظم این هوس نامه عامیانه و مبنی بر روایات رایج در افواه غیر از ارضای میل کنجکاوی برای تصوّر یا تصویر یک جامعه آرمانی که در آن زهد و ریاضت مبنای حیات انسانی نباشد، تا حدی نیز پاسخ به علاقه اهل عصر به این گونه حکایات بود. (پیر گنجه در جست و جوی ناکجا آباد، عبدالحسین زرین کوب، ص ۷۸)

۴. فردوسی به رابطه عشق و عاشقی می‌ان خسرو و شیرین چندان نمی‌پردازد. بیش‌تر عظمت، حشمت، شوکت و جنگ و گریزهای خسرو را بیان می‌کند. اما نظامی بیشتر بر روابط عاشقانه خسرو و شیرین تأکید دارد و بقیه مسائل به گونه ای فرعی است و زیاد به آن‌ها پرداخته نمی‌شود. بنظر می‌رسد عوامل زیر باعث این تفاوت گذشته است:

الف) فردوسی در سال‌هایی که به نظم داستان سلطنت خسرو اشتغال داشت، به پیری رسیده بود. در همین ایام در شصت و پنج سالگی خویش فرزند سی و هفت ساله‌اش دار فانی را وداع می‌گوید. درد و رنج این ماتم به او اجازه پرداختن به نظم چیزی از نوع هوس نامه نمی‌دهد. (همان، ص ۹۴) نظامی نیز به این مطلب اشاره کرده است:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است حدیث عشق از ایشان طرح کرده است
چو در شصت اوفتادش زندگانی خدنگ افتادش از شست جوانی
در آن جزوی که ماند از عشق بازی سخن راندم نیت بر مرد غازی
(همان، ص ۱۴۲)

ب) قصه خسرو و شیرین در مأخذ فردوسی، شامل این همه شور و هیجان نبود. رابطه خسرو با شیرین - که از طبقات پایین جامعه برخاسته بود - یک هوس جوانی بیش نبود که سال‌ها قبل از شکوه و جلال خسرو به باد فراموشی سپرده شده بود. وقتی شیرین متوجه می‌شود که موکب پرشکوه خسرو از مکانی در حال گذشتن است، خود را به وی نشان می‌دهد و به یاد آن هوس‌های از یاد رفته روی و مژگان خود را به اشک آغشته می‌کند. شاه نیز مفتون او می‌شود و او را به حرم خانه خویش - در میان سه هزار زن و دوازده هزار کنیزک - می‌فرستد.

پ) در شاهنامه فرّ و جلال خسرو و عظمت شاهنشاهی او جایی برای زیبایی و دل ربایی شیرین باقی نمی‌گذارد یا به تعبیری در شاهنامه قهرمان اصلی و محوری داستان خسرو پرویز است و از شیرین سایه‌ای کم‌رنگ نمایانده شده است. شاید بدان سبب که فردوسی شاعری حماسه‌ساز است و میدان دار پهنه رزم.

ت) نظامی خود تصریح می‌کند که آنچه را از تاریخ باستان فردوسی منظوم

داشته، من بار دیگر بنظم درنمی‌آورم و آن‌چه را ایشان متروک گذاشته اند به نیت او منظوم می‌دارم. پس طبیعی است که به جنبه‌های عاشقانه این داستان بیش‌تر توجه کند.

ث) نظامی اعتقادی تام و تمام به عشق دارد و خود را مدیون عشق می‌داند. وی عشق را در تمام پدیده‌های جهان هستی، ساری و جاری می‌بیند او حکیم است و حکما عشق را چیزی جز کشش دایمی طبایع نمی‌دانند:

طبایع جز کشش کاری ندارند حکیمان این کشش را عشق خوانند
(همان، ص ۱۴۳)

ج) نظامی خود تجربه‌ای مستقیم از عشق دارد و عاشق همسر خود «آفاق» است. وقتی از شیرین صحبت می‌کند، چهره آفاق در نظرش مجسم می‌شود و به یاد لحظاتی عاشقانه می‌افتد که با وی سپری کرده است. (مقاله مقایسه خسرو و شیرین فردوسی با نظامی، ابراهیم اقبالی، ص ۱۲۹)

سبک رو چون بت قیچاق من بود گمان افتاد خود کافاق من بود
(همان، ص ۳۵۱)

چ) مسلماً عشق، در مقایسه با جنگ، در شاهنامه جایی کوچک را می‌گیرد. اما گذشته از آن که این لحظات کوتاه از حساس‌ترین نکات شاهنامه است، یک رشته حماسه‌های عاشقانه بعدی را پدید آورده است و بدین سبب از لحاظ ادبی اهمیتی زیاد دارد.

شاهنامه عشق را عقیقانه وصف می‌کند، حتی موقعی که عشق تباه و فاسد می‌شود. عشق گناه آلود ملکه سودابه با فرزند خوانده خود سیاوش را چنین با پرده پوشی می‌سراید: (فردوسی و حماسه ملی، هانری ماسه، ص ۱۹۵)

یکی روز کاووس کی با پسر نشسته که سودابه آمد ز در
به ناگاه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید
چنان شد که گویی طراز نخ است و یا پیش آتش نهاده یخ است
(شاهنامه، ۱۳۸۶، ص ۲۸۶)

ح) آن‌چه برای فردوسی اهمیت دارد، بازنویسی تاریخ شاهان گذشته ایران است. بنابراین بیش‌تر به جنگ و گریزهای خسرو می‌پردازد و حتی ازدواج خسرو با شیرین نیز از نظر او یکی از اتفاقات ساده زندگی است و بسیار گذرا بیان می‌شود.

قسمت ساسانیان، اگر بعضی از حوادث افسانه‌ای مربوط به اردشیر، شاپور، بهرام گور، بهرام چوبین و امثال این‌ها را نادیده بگیریم، تقریباً تاریخ است و حماسی نیست. (فردوسی و شعر او، مجتبی مینوی، ص ۱۹) از این رو بنظر می‌رسد روایت فردوسی جنبه تاریخی Historical-Fiction دارد، اما نظامی که پیاله گردان ساحت بزم است و از ابتدا تصمیم دارد منظومه ای عاشقانه بسراید، به جنبه های تاریخی توجهی نکرده و به تفصیل و با استادی‌ی شگرف به جنبه‌های غنایی پرداخته است. (انواع ادبی، سیروس شمیسا، ص ۱۹۶) از طرفی مأخذ نظامی - که متأسفانه موجود نیست - مانند مأخذ فردوسی به جنبه های تاریخی نپرداخته است. بدون تردید نظامی نیز همانند فردوسی به هر آنچه به عنوان منبع در اختیار داشته است، پای بند بوده و در ابتدای داستان بیت‌هایی را می‌آورد که بر این گفتار صحه می‌گذارد:

چو بتوان راستی را درج کردن	دروغی را چه باید خرج کردن
ز کژ گویی سخن را قدر کم گشت	کسی کو راست گو شد محتشم گشت
چو صبح صادق آمد راست گفتار	جهان در زر گرفتگی محتشم وار
چو سرو از راستی بر زد علم را	ندید اندر خزان تاراج غم را

(خسرو و شیرین، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱)

نتیجه گیری

فردوسی و نظامی که هر دو از شاعران طراز اول ایران هستند به سرودن داستان خسرو و شیرین پرداخته اند. آنچه برای فردوسی اهمیت دارد، بازنویسی تاریخ شاهان گذشته ایران است. بنابراین بیش تر به جنگ و گریزهای خسرو می‌پردازد. قهرمان اصلی و محوری داستان خسرو پرویز است و از شیرین سایه‌ای کم‌رنگ نمایانده می‌شود. از سوی دیگر نظامی که نمی‌خواهد گفته‌های فردوسی را دیگر بار تکرار کند، روابط عاشقانه میان خسرو و شیرین را با شور و هیجان بنظم در می‌آورد. چون خود تجربه مستقیمی از عشق دارد و وقتی از شیرین سخن می‌گوید به یاد همسر سفر کرده‌اش «آفاق» است، قهرمان اصلی روایت او شیرین است. در سروده فردوسی جنبه‌های حماسی و در سروده نظامی ویژگی‌های غنایی جلوه‌ای بیش تر دارد. روایت فردوسی با منابع تاریخی معتبر موجود مطابقتی بیش تر دارد. همین امر سبب شده است که فردوسی را به روایات تاریخی مقیدتر و پای بندتر بدانند و حتی به عدم پای بندی نظامی به منابع تاریخی حکم دهند. (چشمه روشن، غلام حسین یوسفی، ص ۱۷۵) اما بنظر می‌رسد اختلافات موجود به سبب متفاوت بودن مأخذ دو شاعر است. مفقود شدن مأخذ نظامی - که مکتوب نیز بوده است - سبب می‌شود که روایت او با منابعی دیگر سنجیده شود. علت صدور چنین احکامی نیز همین است. در صورتی که این اختلافات پای بندی هر چه بیش تر نظامی را به مأخذ مفقود شده اش نشان می‌دهد.

فهرست منابع

۱. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۸، تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ ششم، تهران، نگارستان کتاب.
۲. اقبالی، ابراهیم، ۱۳۸۳، مقاله خسرو و شیرین نظامی و فردوسی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره سوم.
۳. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ۱۳۸۰، تاریخ بلعمی، چاپ اول، تهران، انتشارات زوآر.
۴. تقی زاده، حسن، ۱۳۸۹، از پرویز تا چنگیز، چاپ اول، قم، انتشارات نیلوفرانه.
۵. ثروتیان، بهروز، ۱۳۸۹، زنان افسانه‌ای در آثار نظامی گنجوی، چاپ اول، تبریز، انتشارات آیدین.
۶. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، ۱۳۴۶، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، بنیاد فرهنگ ایران.
۸. رستگارفسائی، منصور، ۱۳۷۹، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. ریاحی، لایلا، ۱۳۷۶، قهرمانان خسرو و شیرین، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰، پیر گنجه در جست و جوی ناکجا آباد، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سخن.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵، روزگاران، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.
۱۲. ستوده، غلام رضا، ۱۳۷۴، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. شمیسا، سیروس، ۱۳۷۳، انواع ادبی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فردوس.
۱۴. طاهری پروانه و ناصرالمعمار مونا، ۱۳۸۶، شاهنامه بر اساس چاپ مسکو و ژول مول، چاپ اول، تهران، انتشارات شقایق.
۱۵. طبری، محمد بن جریر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۶۲، تاریخ الرسل و الملوک، چاپ دوم، جلد دوم، انتشارات اساطیر.
۱۶. مصاحب، غلام حسین، ۱۳۷۴، دایره المعارف فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۷. معین، محمد، ۱۳۷۵، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۸. مینوی، مجتبی، ۱۳۸۵، فردوسی و شعر او، چاپ اول، تهران، انتشارات معین.
۱۹. نفیسی، سعید، ۱۳۳۱، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. وحید دستگردی، حسن، ۱۳۷۸، کلیات نظامی گنجوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات نگین.
۲۱. هانری ماسه، ۱۳۷۵، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، چاپ دوم، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
۲۲. یوسفی، حسین علی، ۱۳۷۸، بنای عاشقی بر بی قراری است، چاپ اول، تهران، نشر روزگار.
۲۳. یوسفی، غلام حسین، ۱۳۷۶، چشمه روشن، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی.